

احیاء تمدن اسلامی

احمد مسجد جامعی

این روزها، «احیاء تمدن اسلامی» به عنوان یک امر آرمانی در جامعه ما مطرح شده و مباحث زیادی را برانگیخته است. عده‌ای به آن به عنوان یک شعار سیاسی و تبلیغاتی می‌نگرند که بیشتر مصرف سیاسی و اجتماعی دارد و برای مدت زمانی بصورت مشغله فکری سیاستمداران و اهل اندیشه در می‌آید و سپس جای خود را به شعار و بحث دیگری می‌دهد. گروهی دیگر آن را جلوه بلندپروازی‌های جمهوری اسلامی و نوعی خودشیفتگی اجتماعی یا گذشته‌گرایی می‌دانند که با واقعیت‌های زمانه سازگار نیست و دیر یا زود، پس از آزمایش و خطاهایی چند، خطابودن آن آشکار خواهد شد و شکست اقدامات منبعت از این امر روشن خواهد ساخت که چنین امری تحقق‌یافتنی نیست. در این باره چنین استدلال می‌شود که تمدن اسلامی موضوعی مربوط به گذشته و واقعیتی است که رخ داده و مسیری است که پیموده شده است.

این نوع نگاه به مسأله ریشه در دیدگاه و تحلیلی دارد که «تمدن» را به عنوان یک امر واقع می‌نگرد که در فضا و مکان معینی رخ داده و در مرحله خاصی از تحول نوع بشر و جوامع بشری جای دارد. درختی بوده که میوه خود را داده و پله‌ای بوده که بشریت از آن گذشته و بر فراز آن ایستاده است. اگر تمدن اسلامی روزگاری در طب و دانش‌ها سرآمد بوده و شخصیت‌هایی چون ابوعلی سینا و زکریای رازی داشته است و نیز اگر کشورهای اسلامی بارورترین تمدن‌ها را در دامن خویش پرورده‌اند، این امری مقبول و مطبوع است. اما امروزه در پرتو دانش‌های جدید، که برخی از آنها ریشه در میان همان دانش‌ها و علوم دارند، احیای آن چه سودی خواهد داشت و آیا این خود نوعی واپس‌گرایی نخواهد بود؟ حتی با پذیرش سهم تمدن اسلامی در توسعه و گسترش تمدن و رشد

بشریت و ارتقای انسان، آنچه بصورت محصل می‌توان به آن اتکا کرد این است که مسلمان‌ها هم در پایه‌گذاری تمدن امروزی بشر سهمی دارند که باید این سهم شناخته و معرفی شود. در این حالت، «احیاء تمدن اسلامی» معنایی بیش از این ندارد که تلاش گذشتگان باید دوباره شناسایی و جایگاه و ارج آن باز شناخته شود.

نتیجه چنین اقدامی، با نگاه بدبینانه، پاسخ به خودشیفتگی اجتماعی و با نگاهی مثبت تقویت هویت جمعی و غنای آن است و به همین میزان در حیات اجتماعی تأثیر خواهد داشت. اما راهبرد جدیدی برای سمت‌گیری کل جامعه نخواهد بود و هدفی بلندمدت نیست که همه برنامه‌ها و سیاست‌ها را با آن هماهنگ سازیم.

با این نگاه به تمدن اسلامی و احیای آن، از موضع علمی و ایدئولوژیک نیز سؤالاتی مطرح می‌شود که بیش از مباحث فوق، طرح این مطلب را زیر سؤال می‌برد. اگر احیای تمدن اسلامی به معنای احیای گذشته است، گذشته اسلامی ما، که در واقع رخ داده، گذشته‌ای سراسر طلایی نیست. زیرا در کنار رشد و توسعه علوم و دانش‌ها، قدرت مسلمانان و صدها سنت و مطلوب اخلاقی و آرمانی، زشتی‌های زیادی هم وجود داشته که بعضی از آنها بصورت سنت جاریه‌ای قرن‌ها ادامه داشته است.

احیای تمدن اسلامی احیای این سنن است؟ اگر در جامعه اسلامی گذشته، علی‌رغم اهمیتی که اسلام برای زن قایل شده، بهایی به او داده نشده است، اگر برخلاف سنت نبوی و مدینه او، اشرافیت سلسله‌های گوناگون، بر تحقیر نژادهای غیر عرب تکیه کرده و سنت‌های برده‌گیری و برده‌داری را رواج داده‌اند، احیای تمدن اسلامی به احیای این سنن نخواهد انجامید؟

با تعریفی که از تمدن اسلامی می‌شود، مباحث فوق جای تأمل دارد. زیرا تمدن اسلامی به عنوان یک امر واقع تلقی می‌شود که دانش‌ها و علوم اجتماعی و تاریخی در پی شناخت آنند. اما به نظر نمی‌رسد طرح‌کنندگان شعار «احیای تمدن اسلامی» نیز از تمدن اسلامی همین تلقی را داشته باشند. به نظر می‌رسد با کندوکاوی در محتوای معنای این مفهوم بتوان ریشه‌های این مناقشه را بازشناخت. آنچه در ذیل می‌آید تلاشی نظری در جهت آشکار ساختن مفهوم تمدن، بویژه تمدن اسلامی است که طی آن با تفکیک تمدن و فرهنگ از یکدیگر و تمدن اسلامی و مسلمین از هم برآنم تا خلط

مبحثی را که پیش آمده مرتفع سازم و نشان دهم که احیای تمدن اسلامی می‌تواند به عنوان یک هدف و آرمان والا به اقدامات متعدد و ممکن جامعه ما و جوامع اسلامی جهت دهد و سمت و سوی خاصی را در جهان کنونی مشخص سازد.

بحث را با این سؤال آغاز کنم که چه مؤلفه‌ای یک تمدن را از تمدن‌های دیگر متمایز می‌سازد؟ به عبارت دیگر کدام ویژگی، تمدن اسلامی را از تمدن‌های غیراسلامی مشخص می‌کند؟ آیا چنانکه بعضی معتقدند، جغرافیا و تاریخ، مرز تمدن‌ها را از یکدیگر تعیین می‌کند یا باید در پی عنصر دیگری در بازشناسی تمدن‌ها از یکدیگر بود؟ با نگاهی به تکوین تمدن‌ها، از جمله تمدنی که به عنوان تمدن اسلامی شناخته می‌شود و من آن را تمدن مسلمین می‌نامم، مشخص می‌شود آنچه تمدنی را از سایر تمدن‌ها متمایز می‌سازد، گستره جغرافیایی نیست. زیرا در یک محدوده جغرافیایی، در طول تاریخ شاهد شکل‌گیری و گسترش تمدن‌های متفاوتی هستیم که هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارد. چنانکه در ایران، شاهد رشد و توسعه تمدن آریایی در یک دوره و سپس تمدن اسلامی هستیم. همچنین گسترش تدریجی تمدن‌ها یا محدود شدن آنها از لحاظ جغرافیایی نشان می‌دهد، «عنصر جغرافیایی» و «جهی «ماهوی» برای تمدن نیست و باید آن را امری عرضی محسوب کرد. وجه تاریخی و زمانی نیز چنین وضعی دارد و نمی‌توان از آن به عنوان یک امر متمایزکننده ماهوی موجود سود جست. قومیت و نژاد هم به عنوان عامل تمایز از همین کاستی در رنج است.

این در حالی است که هر تمدنی در یک محدوده جغرافیایی و استعداد‌های آن شکل می‌گیرد و این استعدادها بر شکل محصل آن تمدن تأثیر دارد. هر تمدنی در یک برهه تاریخی تحقق می‌یابد. نژادها و قومیت‌ها هم رنگ خود را به تمدن‌هایی می‌بخشند که حامل و سازنده آن هستند.

مروری بر تمدن اسلامی، که در محدوده جغرافیایی متنوع و نیز محدوده تاریخی طولانی چندقرنه و با تلاش و همکاری اقوام و نژادهای مختلف شکل گرفته است، نشان می‌دهد، فراتر از همه این عوامل، آنچه به عنوان جوهره اصلی این تمدن، موجب پیوند اجزای ناهمگون آن در گستره جغرافیایی و تاریخی و تنوع نژادها و اقوام می‌شود، «پیام» و «معنویتی» است که توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابلاغ شد و با تلاش وی

در «مدینه» او تجلی یافت. سپس در گسترهٔ زمان و مکان و در تعامل با میراث اقوام و نژادهای مختلف، به تمدنی سترگ تبدیل شد. بر این اساس، آنچه به عنوان وجه ممیزه تمدن اسلامی از سایر تمدن‌ها شناخته می‌شود، نه گسترهٔ جغرافیایی آن است، نه وام‌گیری آن و نه اثرگذاری آن بر سایر تمدن‌ها؛ بلکه روح و معنایی است که در اجزای مختلف آن، به درجات مختلف، حضور دارد و بر اساس آن همگونی‌اش با اجزای دیگر شناخته می‌شود.

از لحاظ سبک معماری نمی‌توان مساجد ساخته شده در مدینه و کوفه در قرن اول هجری را با مساجد ساخته شده در مالزی و هند بعد از ده قرن یکی دانست؛ از لحاظ تأثیرات جغرافیایی، تاریخی و قومی هم فاصله بسیاری میان آنها وجود دارد؛ اما آنچه هر دو را به عنوان اجزاء واحدی از یک پیکر مشخص می‌سازد، روح و معنویت مشترکی است که در این هر دو سبک حضور دارد و دور از دسترس حواس در هر دو حاضر است و آنها را به عنوان دو خویشاوند به هم پیوند می‌دهد.

دربارهٔ اجزاء معنوی‌تر تمدن نیز همین مطلب را می‌توان اظهار داشت. برای مثال اگر فلسفه مشاء و اشراق، علی‌رغم تأثیرپذیری از فلسفه یونان، و تأثیراتی که از استعداد و نبوغ اقوام مختلف در خود دارند و نیز تنوع مشارب درونی و سبک و سیاق کلامشان، به عنوان فلسفه اسلامی شناخته می‌شوند، از آن روست که هر دو در بستر معنویتی واحد پرورش یافته‌اند و رنگ آن معنویت را به درجات برخوردارند.

من آن روح و معنویت سیال و پیونددهنده که خود را در کالبدهای مختلف هنری، فلسفی، علمی، معماری و شیوه‌های متنوع زندگی آشکار می‌سازد، «فرهنگ» و شکل تجسم یافته و تبلور یافته آن را که رنگ جغرافیا، تاریخ، اقوام و نژادها، سبک‌ها، میراث تمدن‌های دیگر و عمل عاملان تاریخی را بر خود دارد، «تمدن» می‌نامم و مایه و عنصر صورت‌بخش، تداوم‌بخش و وحدت‌بخش «تمدن» را، علی‌رغم تنوع بیشمار در اجزاء و عناصرش، همان «فرهنگ» می‌دانم که در تمدن اسلامی، «پیام رسول بزرگوار» است.

به اعتقاد ما این پیام، که جوهرهٔ این تمدن را تشکیل می‌دهد، در طول تاریخ چهارده قرن گذشته حاملان و وارثانی داشته که گرچه مفسران حقیقی آن پیام بوده‌اند، اما در شکل‌دهی به تمدن اسلامی نقش محوری نداشته‌اند. زیرا یکی از مهم‌ترین ابزارهای

تمدن‌سازی که حکومت است، در اختیار آنها نبوده است. از این رو، آنچه به عنوان تمدن اسلامی و به عنوان یک واقعیت شناخته می‌شود، علی‌رغم اینکه حول پیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکل گرفته، اما تفسیرهای مختلف آحاد مسلمین از آن و عمل بر اساس این تفاسیر (هرچند متفاوت از تفسیر حاملان و وارثان اصلی آن) و حوادث و وقایع مختلف تاریخی نیز در شکل‌گیری آن نقش داشته است. به همین جهت می‌توان در عالم نظر برای تمدنی که حول پیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکل گرفته می‌تواند شکل بگیرد، دو صورت قایل شد: (۱) تمدنی که در جریان عمل مسلمین و طی چهارده قرن گذشته شکل گرفته است که از آن به نام «تمدن مسلمین» یاد می‌کنیم و (۲) تمدنی که می‌توانست و می‌تواند با هدایت و رهبری عملی وارثان پیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله (امامان) شکل بگیرد که آن را «تمدن اسلامی» می‌نامیم.^(۱)

برخلاف «تمدن مسلمین»، که عنصر «حادثه» و «واقعه» و حتی «تصادف» از یکسو و تفسیرهای متعدد و مختلف از پیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله، (که گاه متعارض با یکدیگر و گاه مغایر با روح پیام آن حضرت بوده است)، از سوی دیگر، در نقاطی از آن نقش داشته و روندهایی را در تمدن مسلمین به وجود آورده که به انحطاط آن انجامیده است، «تمدن اسلامی» تحقق اراده و هدایت پیامبر اکرم و کسانی است که ملهم از پیامبرند و پیام را «آنچنان که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شده است» دریافت و تفسیر می‌کنند. شاکله این تمدن را «نیکی» و «خیر» تشکیل می‌دهد و در آن از زشتی‌هایی که تمدن مسلمین از آن رنج می‌برد و نیز سنت‌های ناصواب خبری نیست (طرح اولیه چنین تمدنی در مدینه النبی ریخته شد).

تحقق این «تمدن»، که به اعتقاد ما با حکومت آخرین وارث وحی پیامبر^(۲) شکل خواهد گرفت، گرچه امروزه یک امر آرمانی است اما عاملی است که به تلاش امروز ما «در ساختن یک جامعه ایده‌آل و به تبع آن تمدن» جهت می‌دهد.

با این نگاه، در تمدن مسلمین، علی‌رغم تداوم پیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله، همیشه فاصله‌ای میان واقعیت و آنچه «باید باشد» وجود داشته است که از آن به عنوان فاصله میان «فرهنگ اسلامی» و «تمدن مسلمین» می‌توان یاد کرد. تلاش برای کاستن فاصله میان این دو و نزدیک کردن آنها به یکدیگر، یکی از معانی «احیای تمدن

اسلامی» می‌تواند باشد.

با این نگاه، «احیای تمدن اسلام» به معنای بازگشتن به گذشته تحقق یافته و احیای سنن گذشتگان به هر شکل نیست، بلکه (۱) تلاش برای احیای پیام و فرهنگی است که در دوران حوادث قرن‌ها و تلاطم و جابجایی اقوام و تفسیرهای گوناگون به عمل آمده از آن، رنگی متفاوت از پیام اصلی به خود گرفته و مسلمانان را برای چند قرن در حاشیه حیات انسان‌ها قرار داده است؛ (۲) تلاش برای تحقق آن پیام در حیات واقعی انسان‌هاست. این تلاش، هرچند ناقص، تلاشی است برای تحقق «فرهنگ اسلامی» که از طریق کلام و عمل معصومین تداوم یافته است. هرچند شکل کامل تمدن اسلامی و از بین رفتن فاصله فرهنگ و تمدن اسلامی تنها در جامعه و حکومتی میسر است که توسط وارث و مفسر اصلی پیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله اداره می‌شود. با امید زندگی در حکومت او.

پی‌نوشت

- (۱) نمونه عینی در این زمینه حکومت امام علی(ع) و سنت‌هایی است که ایشان در طول حکومت خود سرعی داشت. از لحاظ تاریخی قابل بررسی است که اگر حکومت امام ادامه می‌یافت و بنی‌امیه بر سرنوشت مسلمین حاکم نمی‌شد، تمدن اسلامی مسیری غیر از این را می‌پیمود. در این زمینه می‌توان به اثر رویه‌های اشرافیگری بنی‌امیه، رویه‌های مالیات‌گیری آنها و مغایرت آن با سنت علوی اشاره کرد.
- (۲) دربارهٔ جامعه آرمانی اسلام که در آن فرهنگ اسلامی بطور کامل با تمدن اسلامی یکسان شده و فاصله میان آنها به صفر رسیده است، یعنی جامعه‌ای که بعد از ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود(عج) تحقق می‌یابد، کتاب‌های بسیاری نگاشته شده است. یکی از این آثار، کتاب ارزشمند **عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام** تألیف محمد حکیمی است. در این اثر مسایل فرهنگی و تمدنی عصر ظهور امام زمان عج به تفصیل بیان شده است.